



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

جلسه‌ی چهل و سوم؛ دوشنبه ۱۳۹۳/۱۰/۱۴

۵. تمسک به قاعده‌ی «من أتلف مال الغير فهو له ضامن»

این قاعده با این الفاظ گرچه در هیچ روایتی وارد نشده، اما مستفاد از روایات متعدده^۱ در موارد خاصه است که از مجموع آنها اصطیاد شده و به کمک سیره‌ی عقلانی‌هی ممضاة، نزد فقهاء تلقی به قبول شده است. در وجه استدلال به این قاعده گفته‌اند: هر کسی که مال دیگری را استیفاء کند، در حقیقت آن را اتلاف کرده است، پس قابض که منافع عین مقبوض به عقد فاسد را استیفاء نموده، طبق قاعده‌ی «من أتلف مال الغير فهو له ضامن»، متلف بوده و ضامن است.

نقد و بررسی استدلال پنجم

این استدلال هم ناقص است و اثبات ضمان منافع در هر استیفاءی را نمی‌کند. به تعبیر دیگر این دلیل اخص از مدعاست؛ زیرا استفاده‌ی از منافع عین، همیشه همراه با اتلاف نیست؛ مثلاً مطالعه‌ی کتاب،

۱. از جمله می‌توان به این روایات اشاره کرد:

✓ الکافی، ج ۱۴، ص ۴۸۰:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ أَضَرَّ بِشَيْءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ، فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ.

✓ وسائل الشیعة، ج ۱۳، تنمة کتاب الحج، أبواب مقدمات الطواف، باب ۲۸، ص ۲۶۰ و تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۲۱:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ] عَنْ ابْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَزْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ وَجَدَ دِينَاراً فِي الْحَرَمِ فَأَخَذَهُ قَالَ: بِشَسِّ مَا صَنَعَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَأْخُذَهُ قُلْتُ: ابْتُلِي بِذَلِكَ قَالَ: يُعْرِفُهُ قُلْتُ: فَإِنَّهُ قَدْ عَرَفَهُ فَلَمْ يَجِدْ لَهُ بَأْغِيًّا قَالَ: يَرْجِعُ إِلَيَّ بَلَدِهِ فَيَتَصَدَّقُ بِهِ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ جَاءَ طَالِبُهُ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ.

استفاده‌ی از ذره‌بین، عینک و ...، همراه هیچ گونه اتلافی بر مالک نیست تا با تمسک به این قاعده، اثبات ضمان کنیم.

۶. تمسک به سیره‌ی عقلائییه

دلیل دیگری که برای اثبات ضمان منافع مستوفاه اقامه شده، تمسک به سیره‌ی عقلائییه‌ی غیر مردوعه است. به این بیان:

سیره‌ی عقلاء - با صرف نظر از شرع - بر این قائم است که اگر کسی از مال دیگری استفاده کرد و منافع آن را استیفاء نمود، باید اجرة المثل آن را پرداخت نماید. و از آن جا که این سیره متصل به زمان معصوم ع بوده و شارع آن را ردع نکرده - چراکه اگر این سیره ردّ می‌شد، به دست ما می‌رسید - پس کشف می‌شود این سیره حجّت است و ضمان منافع مستوفاه، مورد رضایت شارع است.

به نظر ما این استدلال تمام است و شامل تمام موارد استیفاء منافع ملک دیگری می‌شود، هرچند استیفاء منافع همراه با اتلاف نباشد.

[خلاصه‌ی بحث چنین شد که شش دلیل برای اثبات ضمان منافع مستوفاه ذکر کردیم که به نظر ما دلیل اخیر یعنی تمسک به سیره‌ی عقلائییه‌ی غیر مردوعه، تمام است و با این دلیل می‌توان مطلقاً ضمان قابض را نسبت به منافع مستوفاه اثبات کرد؛ چه استیفاء منافع همراه با اتلاف باشد و چه نباشد.]

ادله‌ی عدم ضمان منافع مستوفاه

همان‌طور که در ابتدا اشاره کردیم، مشهور قائل به ضمان منافع مستوفاه در مقبوض به عقد فاسد شده‌اند، اما در میان قدمای فقهاء، جناب ابن حمزة در الوسیلة با تمسک به نبوی مشهور «الخراج بالضمان»، قائل به عدم ضمان شده است. در این جا مناسب است این دلیل را بررسی کنیم.

تمسک به نبوی مشهور «الخراج بالضمان»

این روایت در جوامع روایی شیعه نیامده است و فقط مرسلأ در عوالی اللثالی^۱ ابن ابی جمهور احسائی نقل شده است. تنها مدرک این روایت، مصادر عامه است؛ از جمله مسند احمد حنبل، السنن الکبری

۱. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۵۷:

و رُوِيَ عَنْهُ ص أَنَّهُ قَضَى بِأَنَّ الْخَرَاجَ بِالضَّمَانِ.

بیهقی^۱، مستدرک حاکم نیشابوری و ...

احمد حنبل این روایت را در مسند عایشه از عروه بن زبیر نقل می‌کند. پس معلوم می‌شود ناقل روایت، عایشه است. با تتبعی که ما کردیم، این روایت از غیر عایشه نرسیده است. روایت چنین است:

حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ ابْنِ أَبِي ذَنْبٍ قَالَ حَدَّثَنِي مَخْلَدُ بْنُ خُفَّافِ بْنِ إِيمَاءَ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: الْخُرَاجُ بِالضَّمَانِ.^۲

حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین^۳، این روایت را مفصل تر نقل کرده است:

أخبرنا أبو بكر بن إسحاق، أنبأ إسماعيل بن قتيبة، حدثنا يحيى بن يحيى، حدثنا مسلم بن خالد، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة: أن رجلاً اشترى من رجلٍ غلاماً في زمن النبي ﷺ، فكان عنده ما شاء الله، ثم رده من عيب وجد به، فقال الرجل حين رد عليه الغلام: يا رسول الله إنه كان استغل^۴ غلامي منذ كان عنده. فقال النبي ﷺ: «الخراج بالضمان».^۵

عایشه نقل می‌کند مردی در زمان پیامبر اسلام ﷺ عبدی را از دیگری خرید و مدت زیادی پیش او

۱. السنن الكبرى للبيهقي، ج ۵، ص ۳۲۱:

وَبِهَذَا الْمَعْنَى رَوَاهُ مُسْلِمٌ بِنِ خَالِدِ الزَّنجِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَجُلًا اشْتَرَى غُلَامًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَبِهِ عَيْبٌ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ فَاسْتَعْلَهُ ثُمَّ عَلِمَ الْعَيْبَ فَرَدَّهُ فَخَاصَمَهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ اسْتَعْلَهُ مُنْذُ زَمَانٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْعَلَّةُ بِالضَّمَانِ». وَكَذَلِكَ رَوَاهُ يَحْيَى بْنُ يَحْيَى عَنْ مُسْلِمِ بْنِ خَالِدٍ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: الْخُرَاجُ بِالضَّمَانِ. وَكَذَلِكَ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ فِي كِتَابِ السُّنَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُسْلِمٍ.

۲. مسند احمد حنبل، ج ۶، ص ۴۹.

۳. بخاری و مسلم، ادعا کرده‌اند روایاتی را در صحاح خود نقل کرده‌اند که دارای شرایط خاصی است، اما حاکم نیشابوری کتابی به نام مستدرک الصحیحین نوشته و در آن روایاتی با همان شرایط جمع کرده که بخاری و مسلم آن‌ها را نقل نکرده‌اند، لذا اسم آن را مستدرک گذاشته است.

۴. «غل» در لغت به معنای منفعت و فایده است:

✓ کتاب العين، ج ۴، ص ۳۴۸:

الْعَلَّةُ: الدَّخْلُ. وَ أَعْلَتِ الضَّيْعَةُ أَي: أَعْطَتِ الْعَلَّةُ.

✓ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۰۴:

و الْعَلَّةُ: الدَّخْلُ مِنْ كِرَاءِ دَارٍ وَ أَجْرُ غُلَامٍ وَ فَائِدَةُ أَرْضٍ. وَ الْعَلَّةُ: وَاحِدَةُ الْعَلَاتِ. وَ اسْتَعْلَ عَبْدَهُ أَي كَلَّفَهُ أَنْ يُعْلَ عَلَيْهِ. وَ اسْتَعْلَلَ الْمُسْتَعْلَلَاتِ: أَخَذَ غَلَّتَهَا. وَ أَعْلَتِ الضَّيْعَةُ: أَعْطَتِ الْعَلَّةُ، فَهِيَ مُعْلَلَةٌ إِذَا أَتَتْ بِشَيْءٍ وَ أَصْلُهَا بَاقٍ.

و أَعْلَلَ الْقَوْمُ إِذَا بَلَغَتْ غَلَّتَهُمْ. وَ فِي الْحَدِيثِ: الْعَلَّةُ بِالضَّمَانِ. قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: هُوَ كَحَدِيثِهِ الْآخَرِ: الْخُرَاجُ بِالضَّمَانِ.

و الْعَلَّةُ: الدَّخْلُ الَّذِي يَحْصُلُ مِنَ الزَّرْعِ وَ الثَّمَرِ وَ اللَّبَنِ وَ الْإِجَارَةِ وَ النَّتَاجِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ. وَ فُلَانٌ يُعْلَى عَلَى عِيَالِهِ أَي يَأْتِيهِمْ بِالْعَلَّةِ.

۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۵، ص ۲۸۰.

بود، سپس به خاطر عیبی که داشت آن را رد کرد. بایع خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این فرد منافع غلام را در این مدت استفاده کرده است! حضرت فرمودند: الخراج بالضمان.

مراد از خراج در روایت

«خراج» دارای معنای مستحدثی است که به معنای ضریبه و مالیاتی می‌باشد که بر اراضی مفتوح العنوة بسته می‌شود^۱ - شبیه مال الاجارة - اما ظاهراً این معنا در این جا مراد نیست و با روایت ناسازگار است، بلکه مراد از «خراج»، اصل معنای لغوی آن یعنی منافع و سودی است که از عین حاصل می‌شود، کما این که در قرآن کریم نیز به همین معنا آمده است: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۲ یعنی آن منافع و سودی که خداوند متعال از شیء بیرون می‌آورد.

بعضی از جمله سید خوئی^۳ «خراج» را به معنای ضریبه‌ی خاص - و ضمان را به معنای ضمان اراضی

۱. کتاب العین، ج ۴، ص ۱۵۸:

الخراج: ما یرخرج من المال فی السنة بقدر معلوم.

✓ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۱۶۶:

(الخراج) و (الخرج) ما یحصل من غلّة الأرض و لذلک أطلق علی الجزیة.

✓ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۵۱:

و الخرج و الخراج، واحد؛ و هو شیء یرججه القوم فی السنة من مالهم بقدر معلوم. و قال الزجاج: الخرج المصدر، و الخراج اسم لما یرجج. و الخراج: غلّة العبد و الأمة. و الخرج و الخراج: الإتاوة تؤخذ من أموال الناس؛ الأزهري؛ و الخرج أن یؤدی إلیک العبد خراجیه أى غلته، و الرعیة تؤدی الخرج إلی الولایة. و روى فی الحدیث عن النبی، صلی الله علیه و سلم، أنه قال: الخراج بالضمان. قال أبو عیبید و غیره من أهل العلم: معنی الخراج فی هذا الحدیث غلّة العبد یشتریه الرجل فیستغله زماناً، ثم یعثر منه علی عیب دلسه البائع و لم یطلعه علیه، فله ردّ العبد علی البائع و الرجوع علیه بجمیع الثمن، و الغلّة التي استغلها المشتري من العبد طیبة له لأنه كان فی ضمانه، و لو هلك هلك من ماله.

و فسر ابن الأثیر قوله: الخراج بالضمان. قال: یرید بالخراج ما یحصل من غلّة العین المبتاعة، عبداً كان أو أمة أو ملكاً، و ذلك أن یشتریه فیستغله زماناً، ثم یعثر فیهِ علی عیب قدیم، فله رد العین المبیعة و أخذ الثمن، و یكون للمشتري ما استغله لأن المبیع لو كان تلفاً فی یده لكان من ضمانه، و لم یکن له علی البائع شیء؛ و باء بالضمان متعلقة بمحذوف تقدیره الخراج مستحق بالضمان أى بسببه.

۲. زیرا اولاً: بعید است در زمان صدور روایت، «خراج» در لغت به این معنا بوده است. ثانیاً: مضمون روایت با این معنا ناسازگار است.

این مطلب را هم تذکر دهیم که بعض مستشرقین گفته‌اند «خراج» لغتی غیر عربی است که از عبری، سریانی و یا رومی گرفته شده است. اما این حرف درست نیست و اصل این لغت عربی است، کما این که در خود قرآن کریم هم استعمال شده است.

۳. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۷۲.

۴. مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۳، ص ۱۳۳:

ثالثاً: أنه لا دلالة فی ذلك الحدیث علی ما یرومه المستدل، و ذلك لأنه یحتمل وجوها.

۱. أن یركون المراد من كلمة الخراج فیهِ ما هو المعروف فی باب الخراج و المقاسمة، و یركون المراد من كلمة الضمان فیهِ هو ضمان الأراضی

خراجیه به واسطه‌ی قرارداد - گرفته‌اند، اما این کلام درست نیست و این معنا با لغت و نیز مورد صدور روایت ناسازگار است، بلکه مراد روایت چنین است: «اگر عبد قبل از ردّ به مالک در دست مشتری تلف می‌شد ضمانش بر عهده‌ی او بود؛ چراکه عبد قبل از ردّ، ملک مشتری است پس منافع آن هم مال مشتری است. در نتیجه بعد از فسخ عقد و ردّ عبد به بایع، لازم نیست مشتری اجرت منافع را بپردازد، چراکه منافع ملک خود را استیفاء کرده است».

وجه استدلال به این روایت بر عدم ضمان منافع مستوفاة

مرحوم ابن حمزه رحمته الله می‌فرماید: با توجه به این روایت، چون ضمان مقبوض به عقد فاسد بر عهده‌ی قابض است و اگر در ید او تلف شود باید جبران خسارت کند، پس خراج (منافع) آن هم مال قابض است، بنابراین منافع مستوفاة ضمان ندارد و لازم نیست قابض علاوه بر ردّ عین، اجرت منافع مستوفاة را هم بپردازد.^۱

بررسی سند روایت مذکور

همان‌طور که بیان کردیم، این روایت از طریق عامه از عایشه نقل شده است و راوی منحصر آن از عائشه، عروة بن زبیر است. صرف نظر از افراد پایین سند، مناسب است وضعیت دو راوی آخر سند (عروة بن زبیر و عائشه) را بررسی کنیم.

۱. بررسی وثاقت عروة بن زبیر

عروة بن زبیر در زمان عثمان متولد شده و از تابعین محسوب می‌شود. ایشان مشکلات زیادی دارد از جمله این‌که از منحرفین از امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۲ روایتی در سنن بیهقی نیز در ذم او از طریق خودش

الخراجية بسبب التقليل والإجارة.

و لا يخفى عليك: أن هذا الاحتمال - و ان لم نره في كلمات الفقهاء رضوان الله عليهم، و لكنه أقرب المحتملات للإرادة من الحديث، و وقتشذ يكون النبوي خارجا عما نحن فيه، و لا يكون مربوطا بالمقام أصلا و رأسا.

۱. الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ص ۲۵۵:

إذا باع أحد بيعا فاسدا و انتفع به المبتاع و لم يعلم بفساده ثم عرفا و استرد البائع المبيع لم يكن له استرداد ثمن ما انتفع به أو استرداد الولد إن حملت الأم عنده و ولدت لأنه لو تلف لكان من ماله و الخراج بالضمان. فإن غصب إنسان أو سرق مال غيره أو أمة غيره أو حيوان غيره و باع من آخر ثم استخرج مالكة من يده شرعا و كان المبتاع عارفا بالحال لم يكن له الرجوع على البائع و إن لم يكن عارفا كان له الرجوع عليه بالثمن و بما غرم للمالك.

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۴، ص ۱۰۲:

وارد شده که اهل نفاق بوده است:

(أخبرنا) أبو الحسين بن الفضل القطان ... عن عروة بن الزبير قال: أتيت عبد الله بن عمر بن الخطاب فقلت له: يا أبا عبد الرحمن انا نجلس إلى أئمتنا هؤلاء فيتكلمون بالكلام نحن نعلم ان الحق غيره فنصدقهم ويقضون بالجور فنقويهم و نحسنه لهم فكيف ترى في ذلك؟ فقال: يابن اخي كنا مع رسول الله ﷺ نعد هذا النفاق فلا ادري كيف هو عندكم.^۱

عروة بن زبير می گوید پیش عبدالله بن عمر آمدم و به او گفتم: ما با پیشوایان [اموی] می نشینیم و آن‌ها حرف‌هایی می‌زنند که می‌دانیم دروغ است ولی تصدیقشان می‌کنیم و به جور قضاوت می‌کنند و ما تقویت و تعریفشان می‌کنیم، نظرت در این باره چیست؟ عبدالله بن عمر گفت: خدمت پیامبر که بودیم این کار را نفاق می‌دانستیم، اما نمی‌دانم نزد شما چگونه است!؟

در تهذیب التهذیب که از مجامع رجالی و تراجم عامه است نقل شده که عروة با جعل روایت، قلوب مردم را جلب می‌کرد و با آن‌ها دوست می‌شد (كان عروة يتألف الناس على حديثه).^۲

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغة می‌گوید: «عدّه الاسكافي من التابعين الذين كانوا يضعون أخباراً قبيحة في عليٍّ»؛ عروة بن زبير از تابعینی بود که اخبار قبیح‌های درباره‌ی امیرالمؤمنین ﷺ جعل می‌کرد.

كان الزهري من المنحرفين عنه ﷺ.

و روی جریر بن عبد الحمید عن محمد بن شبیبة قال شهدت مسجد المدينة فإذا الزهري و عروة بن الزبير جالسان يذكران علياً ﷺ فقالا منه فبلغ ذلك علي بن الحسين ﷺ فجاء حتى وقف عليهما فقال: أما أنت يا عروة فإن أبي حاكم أباك إلى الله فحكم لأبي علي أيبك و أما أنت يا زهري فلو كنت بمكة لأريتك كبر أيبك.

و قد روی من طرق كثيرة أن عروة بن الزبير كان يقول لم يكن أحد من أصحاب رسول الله ﷺ يزهو إلا علي بن أبي طالب و أسامة بن زيد.
۱. سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۶۵:

(أخبرنا) أبو الحسين بن الفضل القطان أنبا عبد الله بن جعفر ثنا يعقوب بن سفيان حدثني ابراهيم بن المنذر حدثني ابن وهب اخبرني يونس عن ابن شهاب عن عبد الله بن خارجة بن زيد عن عروة بن الزبير قال: أتيت عبد الله بن عمر بن الخطاب ...

۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۸۲:

قال ابن عيينة عن الزهري: كان عروة يتألف الناس على حديثه.

۳. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۴، ص ۶۳:

و ذكر شيخنا أبو جعفر الإسكافي رحمه الله تعالى و كان من المتحققين بموالاته علياً ﷺ و المبالغين في تفضيله و إن كان القول بالتفضيل عاما شائعا في البغداديين من أصحابنا كافة إلا أن أبا جعفر أشدهم في ذلك قولاً و أخلصهم فيه اعتقاداً أن معاوية وضع قوما من الصحابة و قوما من التابعين على رواية أخبار قبيحة في عليٍّ ﷺ تقتضى الطعن فيه و البراءة منه و جعل لهم على ذلك جعلاً يرغب في مثله فاختلقوا ما أرضاه منهم أبو هريرة و عمرو بن العاص و المغيرة بن شعبة و من التابعين عروة بن الزبير.

در جای دیگر شرح نهج البلاغة و نیز در الغارات آمده است: «كان عروة إذا ذكر علياً نال منه»^۱.
ابن ابی الحدید در جای دیگر می گوید: «أنه كان يأخذه الزمعة عند ذكر علي عليه السلام فيسبه و يضرب بإحدى يديه على الأخرى»^۲.

هرگاه عروة بن زبیر نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را می شنید، وحشت زده می شد و دستش را روی دست دیگر می زد.

هم چنین در جای دیگر نقل می کند که معمر به زهری گفت: با احادیث عروة و عائشه چه کنیم، در جواب گفت «الله أعلم بهما إني لأتتهما في بني هاشم»^۳.

از آن چه گفتیم معلوم می شود که عروة بن زبیر ضعیف است و به هیچ وجه نمی توان او را توثیق کرد. البته هرچند عروة بن زبیر انحراف شدیدی از امیرالمؤمنین علیه السلام داشت، فرزند زبیر است که در خطبه های خود صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ را ترک کرد و وقتی از او علت را پرسیدند در جواب گفت: پیامبر اولادی دارد که وقتی من صلوات می فرستم، آن ها افتخار می کنند، با این حال ناقل روایت معروف غشیه های امیرالمؤمنین علیه السلام از ترس خدا، همین عروة بن زبیر است.

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ النُّصْرِ [النُّصْرِيُّ] بْنُ سَمْعَانَ التَّمِيمِيُّ الْخُرَقَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِسْحَاقَ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُغِيرَةَ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي مَجْلِسٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ

۱. همان، ص ۱۰۲:

و روی عاصم بن ابی عامر البجلی عن یحیی بن عروة قال کان ابی إذا ذکر علیا نال منه.
و قال لی مرة یا بنی و الله ما أحجم الناس عنه إلا طلبا للدنيا لقد بعث إليه أسامة بن زيد أن ابعث إلى بطنائي فوالله إنك لتعلم أنك لو كنت في فم أسد لدخلت معك فكتب إليه أن هذا المال لمن جاهد عليه و لكن لی مالا بالمدينة فأصب منه ما شئت. قال یحیی فکنت أعجب من وصفه إياه بما وصفه به و من عيبه له و انحرافه عنه.

✓ الغارات (ط - الحديث)، ج ۲، ص ۵۷۶:

عن یحیی بن عروة بن الزبیر عن أبيه قال: كان عروة إذا ذكر علياً نال منه و يقول: يا بنی و الله ما أحجم الناس عنه إلا کان یخالف أمرأ نهی عنه.

۲. شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۹:

قال [ابوجعفر] و قد تظاهرت الرواية عن عروة بن الزبیر أنه كان يأخذه الزمعة عند ذكر علي عليه السلام فيسبه و يضرب بإحدى يديه على الأخرى و يقول و ما یعنی أنه لم یخالف إلى ما نهی عنه و قد أراق من دماء المسلمين ما أراق.

۳. همان، ص ۶۴:

روی عبد الرزاق عن معمر قال کان عند الزهری حدیثان عن عروة عن عائشة فی علی علیه السلام فسألته عنهما یوما فقال ما تصنع بهما و بحدیثهما؟!
الله أعلم بهما إني لأتتهما في بني هاشم.

اللَّهُ ﷻ فَتَذَكَّرْنَا أَعْمَالَ أَهْلِ بَدْرِ وَبَيْعَةَ الرُّضْوَانِ فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: يَا قَوْمُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَقْلِّ الْقَوْمِ مَالًا وَ أَكْثَرِهِمْ وَرَعًا وَ أَشَدَّهُمْ اجْتِهَادًا فِي الْعِبَادَةِ؟ قَالُوا مَنْ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ.

عروة بن زبیر نقل می کند در مجلسی در مسجد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم و درباره‌ی اعمال اهل بدر و بیعت رضوان گفتگو می کردیم. ابو درداء گفت: ای مردم آیا شما را آگاه کنم از کسی که مالش از همه کمتر است و ورع و کوشش او در عبادت از همه بیشتر است؟ گفتند او کیست؟ گفت علی بن ابی طالب ﷺ.

قَالَ فَوَاللَّهِ إِنْ كَانَ فِي جَمَاعَةِ أَهْلِ الْمَجْلِسِ إِلَّا مُعْرِضٌ عَنْهُ بِوَجْهِهِ ثُمَّ انْتَدَبَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ لَهُ: يَا عُيَيْرُ لَقَدْ تَكَلَّمْتَ بِكَلِمَةٍ مَا وَافَقَكَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مُنْذُ أَتَيْتَ بِهَا فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: يَا قَوْمُ إِنِّي قَائِلٌ مَا رَأَيْتُ وَ لَيْقُلُ كُلُّ قَوْمٍ مِنْكُمْ مَا رَأَوْا شَهِدْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ بِشَوَيْحِطَاتِ النَّجَارِ وَ قَدْ اغْتَزَلَ عَنْ مَوَالِيهِ وَ اخْتَفَى مِنْ يَلِيهِ وَ اسْتَرَّ بِمُعِيلَاتِ النَّخْلِ فَافْتَقَدْتُهُ وَ بَعُدَ عَلَيَّ مَكَانُهُ فَقُلْتُ لِحَقِّ بَمَنْزِلِهِ فَإِذَا أَنَا بِصَوْتِ حَزِينٍ وَ نِعْمَةٍ شَجِيٍّ وَ هُوَ يَقُولُ:

عروة می گوید: به خدا قسم هر کس که در آن مجلس بود از او روی گردانید، سپس مردی از انصار به او گفت: ای عویمر! سخنی گفتمی که کسی با تو موافقت نکرد. ابو درداء گفت ای مردم من آنچه را دیدم می گویم و شما هم باید آنچه دیده‌اید بگویید. من علی بن ابی طالب ﷺ را در شویحطات نجار دیدم که از موالی خود کناره‌گیری کرد و از آنان مخفی شده و پشت نخل‌ها خلوت کرد. من او را گم کردم و از من دور شده بود. با خود گفتم به منزل خود رفته است که ناگاه آوازی حزین و نغمه‌ای جانگداز شنیدم که می گفت:

إِلَهِي كَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَمَلْتُ عَنِّي فَقَابَلْتَهَا بِنِعْمَتِكَ وَ كَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ تَكْرَمْتَ عَن كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ
إِلَهِي إِنْ طَالَ فِي عَصِيَانِكَ عُمُرِي وَ عَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا أَنَا مُؤَمِّلٌ غَيْرَ غُفْرَانِكَ وَ لَا أَنَا بِرَاجٍ
غَيْرِ رِضْوَانِكَ.

«الهی چه بسیار جرم بزرگی که از من دیدی و در برابرش به من نعمت دادی و چه بسیار جنایتی که کردم و تو از روی کرامت آن را کشف نکردی. الهی اگر عمرم در عصیان تو سپری شد و در صحف گناه من بزرگ است، به جر غفران تو امید و آرزویی ندارم و به جز رضایت تو امید ندارم»

فَشَعَلْنِي الصَّوْتُ وَ افْتَفَيْتُ الْأَثَرَ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ بَعَيْنِهِ فَاسْتَرَّتْ لَهُ فَأَخْمَلْتُ
الْحَرَكَةَ فَرَكَعَ رَكَعَاتٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْغَابِرِ ثُمَّ فَرَعَ إِلَى الدُّعَاءِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْبَثِّ وَ الشَّكْوَى فَكَانَ
مِمَّا بِهِ اللَّهُ نَاجِي أَنْ قَالَ:

این صدا مرا به خود مشغول کرد و دنبال آن رفتم و ناگاه دیدم خودِ علی بن ابی طالب علیه السلام است. خود را از او پنهان کردم و آرام حرکت نمودم، چند رکعت نماز در آن نیمه شب تا به جا آورد سپس به درگاه خدا مشغول گریه و زاری و دعا و شکوه شد و در ضمن مناجاتش می گفت:

إِلَهِي أَفَكَّرُ فِي عَفْوِكَ فَتَهَوَّنُ عَلَيَّ خَطِيئَتِي ثُمَّ أَذْكَرُ الْعَظِيمَ مِنْ أَخْذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَيَّ بَلِيَّتِي ثُمَّ قَالَ:
 آه إِنْ أَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً أَنَا نَاسِيهَا وَأَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ خُذْهُ يَا لَهُ مِنْ مَا خُوذَ لَنَا تَنْجِيهِ
 عَشِيرَتِهِ وَلَا تَنْفَعَهُ قَبِيلَتُهُ بِرُحْمَةِ الْمَلَأُ إِذَا أُذِنَ فِيهِ بِالنِّدَاءِ ثُمَّ قَالَ: آه مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْأَكْبَادَ وَالْكَلَى آه
 مِنْ نَارٍ نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى آه مِنْ عَمْرَةٍ مِنْ مُلْهَبَاتٍ لَطَى.

«الهی وقتی در عفو و گذشت تو می اندیشم، خطایم بر من آسان شود و وقتی یاد سختگیری تو می افتم، گرفتاریم بر من بزرگ شود. سپس فرمود: آه اگر من در نامه‌ی عملم گناهی بخوانم که از یاد برده باشم و تو آن را حفظ کرده باشی و بگویی او را بگیرد. وای بر گرفتاری که عشیره‌اش نتواند نجاتش دهند و قبیله‌اش سودی به او نرسانند. همه‌ی مردم به حال او رقت کنند وقتی که او را احضار نمایند. سپس فرمود: آه از آن آتشی که جگرها و کلیه‌ها را کباب کند، آه از آتشی که پوست را از سر می کند، و آه از شدت آن چنانی که از شعله‌های آتش ناشی می شود.

قَالَ: ثُمَّ أَنْعَمَرَ فِي الْبُكَاءِ فَلَمْ أَسْمَعْ لَهُ حِسًّا وَلَا حَرَكَةً فَقُلْتُ غَلَبَ عَلَيْهِ النَّوْمُ لَطُولِ السَّهْرِ أَوْ قَطْبُهُ
 لِصَلَاةِ الْفَجْرِ قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَاتَيْتُهُ فَإِذَا هُوَ كَالْخَشْبَةِ الْمُلْقَاةِ فَحَرَكْتُهُ فَلَمْ يَتَحَرَّكَ وَ زَوَيْتُهُ فَلَمْ يَنْزَوْ
 فَقُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَاتَ وَاللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: فَاتَيْتُ مَنْزِلَهُ مُبَادِرًا أَنْعَاهُ
 إِلَيْهِمْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام: يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ مَا كَانَ مِنْ شَأْنِهِ وَمِنْ قَصَّتِهِ؟ فَأَخْبَرْتُهَا الْخَبَرَ فَقَالَتْ: هِيَ وَاللَّهِ
 يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ الْغَشِيَّةُ الَّتِي تَأْخُذُهُ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ.

ابودرداء گفت: سپس گریه‌ی شدیدی کرد تا از نفس افتاد و دیگر حس و حرکتی از او ندیدم گفتم [حتماً] به خاطر طولانی شدن شب زنده‌داری خوابش برده است، برای نماز صبح بیدارش کنم. ابودرداء گفت: نزد او رفتم و دیدم چون چوب خشکی افتاده است، او را تکان دادم ولی حرکت نکرد و نشاندم ولی نتوانست بنشیند. با خود گفتم إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ به خدا قسم علی بن ابی طالب علیه السلام از دنیا رفت. به سرعت به طرف منزل حضرت رفتم تا خبر مرگ او را برسانم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای ابودرداء داستان او چیست؟ ماجرا را تعریف کردم و حضرت فاطمه فرمود: ای ابو دردء به خدا قسم این همان غشه‌ای است که از ترس خدا به او دست می دهد.

ثُمَّ أَتَوْهُ بِمَاءٍ فَضَحَّوهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَأَفَاقَ وَنَظَرَ إِلَيَّ وَ أَنَا أَبْكِي فَقَالَ: مِمَّا بُكَأُوكَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ؟
 فَقُلْتُ: مِمَّا أَرَاهُ تَنْزِلُهُ بِنَفْسِكَ فَقَالَ: يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ لَوْ رَأَيْتَنِي وَ دُعِيَ بِي إِلَى الْحِسَابِ وَ أَيْتَنَ أَهْلُ

الْجَرَّاءِ بِالْعَذَابِ وَ اخْتَوَشْتَنِي مَلَائِكَةُ غِلَاطٌ وَ زَبَانِيَةٌ فِظَاطٌ فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ قَدْ
أَسْلَمَنِي الْأَحْبَاءُ وَ رَحِمَنِي أَهْلُ الدُّنْيَا لَكُنْتُ أَشَدَّ رَحْمَةً لِي بَيْنَ يَدَيِ مَنْ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فَقَالَ أَبُو
الدَّرْدَاءِ فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.^۱

سپس آب آوردند و بر چهره‌ی حضرت پاشیدند. حضرت به هوش آمد و به من نگاه کرد که گریه می‌کردم فرمود: ای ابو دردا برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم از این آسیبی که به خود می‌زنید. حضرت فرمود: ای ابو دردا حالت چگونه است وقتی که بینی مرا برای حساب دعوت کرده‌اند و گناهکاران یقین به عذاب دارند و فرشتگان سخت گیر و دوزخیانان تندخو مرا احاطه کرده‌اند و من در برابر ملک جبار ایستاده‌ام. دوستان از من دست کشیده‌اند و اهل دنیا به من دلسوزی کنند. این‌جا که در برابر کسی ایستاده‌ام که چیزی بر او پوشیده نیست، تو باید بیشتر به حالم رقت کنی. ابو دردا گفت: به خدا قسم این حالت را در هیچ کدام از اصحاب رسول خدا ﷺ ندیدم.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی

۱. الأُمالي (للصدوق)، ص ۷۷.